

رنالیسم

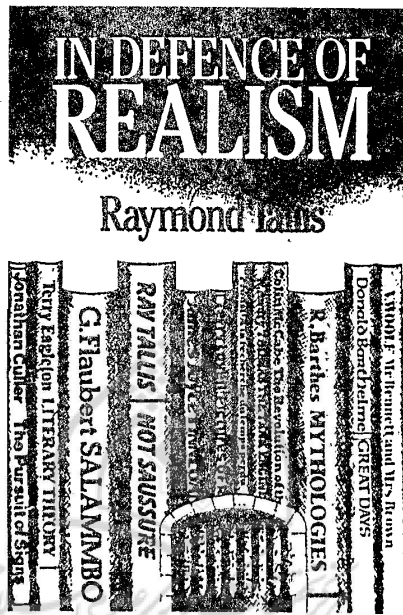
از دیدگاه نظریه ادبی جدید

اشاره:

از مباحث جدیدی که در زمینه ادبیات داستانی و نظریه ادبی مطرح می‌شود این است که اگر نظریه ادبی را جانشین نقد ادبی بکنیم، حاصل کار جز سردرگمی نخواهد بود. و این وضعیتی است که در واقع با ظهور نظریه‌های ادبی در دهه اخیر بخصوص نقد و اساختی (deconstructionism) - مبحث اصلی مابعد ساختگرایی - به وجود آمده است. ریموند تالیس نیز از جمله منتقدانی است که با بررسی واقع‌گرایی و نظریه‌های ادبی در صدد آنست که نشان دهد عرصه ادبیات را مه فلسفه بد و زبان‌شناسی بدتر فرا گرفته است. آنچه در این بررسی مطرح می‌شود اصولی کلی است که تالیس در کتاب خود مورد بحث قرار می‌دهد.

نویسنده: ریموند تالیس
ناشر: ادوارد آرنولد (۱۹۸۸)

فریده گلزاری



تا چندی پیش عده‌ای معتقد بودند که عمر رمان دیگر به سر آمده، اما این روزها می‌گویند عمر واقع‌گرایی به پایان رسیده و عصر شکوفایی رمان غیرواقع‌گرا یا ضدواقع‌گرا فرارسیده است. بر همین اساس هم گفته می‌شود که این روزها رمان واقع‌گرا فقط وقتی به کار می‌آید که مردم بخواهند وقت کثی کنند، مثلاً وقتی که تلویزیون خانه‌شان از کار افتاده باشد یا هنگامی که با قطار سفر می‌کنند. این قبیل رمان‌ها را هم در فروشگاه‌های هتل‌ها و فرودگاه می‌بینیم. در نتیجه آنها که اهل مطالعه هستند باید در جای دیگری به دنبال رمان مورد نظر خود جست‌وجو کنند، جایی فراتر از حیطه واقع‌گرایی.

البته این قضاوت چندان درست نیست. حقیقت اینست که ادبیات داستانی واقع‌گرا هنوز کاملاً زنده و پربار است. هنوز هم رمانهای واقع‌گرا نوشته می‌شود، بعضی ارزشمند، و بعضی مبتذل، و هنوز هم مردم آنها را می‌خوانند. هنوز هم واقع‌گرایی در ادبیات جایگاه مهمی دارد و گواه آن اعطای جایزه‌های ادبی معتبر به رمان‌های واقع‌گراست. بنابراین ادعای کسانی چون مایکل بوید که می‌گویند رمان مدرن بار ضوابط واقع‌گرایی شکل می‌گیرد، خطاست. با اینحال بسیاری از منتقدان آرزو می‌کنند که این ادعا صحت داشته باشد و معتقدند که نویسندگان پیرو واقع‌گرایی یا طبیعت‌گرایی چون کبکی که در برش را زیر برف فرو کرده باشد، از آنچه در اطرافشان می‌گذرد بی‌اطلاع هستند. از آن گذشته تعداد کثیری از نویسندگان بنام معاصر از جمله بکت، پینچون، بارتمله، بورخس و مارکز به آفرینش جهان خیالی، جهان غیرواقعی، جهان کلمات، یا ضدجهان پرداخته‌اند و آثارشان پیوسته با اسطوره و خیال درهم آمیخته است. داستان علمی تخیلی هم برای خود جایی باز کرده و بعضی آن را یک گونه ادبی به شمار می‌آورند، از آنجمله دوریس لسینگ که می‌گوید تنها قالب مناسب برای رمان مدرن همین است و پس در شرایطی که افسانه پردازان به قلمرو ادبیات داستانی پناهده‌اند و خون نویسندگان به قول فیلیپ لارکین با اسطوره عین شده است، در شرایطی که حتی مبتذل‌ترین نویسندگان خود را به هیچ‌گونه دقت و صحتی مقید نمی‌کنند، و بسیاری از منتقدان هوشمند غیرواقع‌گرایی را یک گونه ادبی به شمار می‌آورند، آیا می‌توان گفت که واقع‌گرایی هنوز زنده است؟

بله، دست کم به این دلیل که واقع‌گرایی هنوز همه امکاناتی را که در اختیار دارد، به کار نگرفته است. اگر تصور همگان خلاف این است، فقط به این علت است که تمایزی میان اهداف رئالیسم و ابزار و فنون آن، یعنی فوننی که رمان‌نویس‌های قرن نوزدهم ابداع کرده‌اند، قائل نیستند. واقع‌گرایی کوششی است برای بیان و حفظ بخشی از واقعیت‌ها پس نه به گذشته که به حال و به آینده تعلق دارد. دفاع از واقع‌گرایی به معنای مخالفت با آزمون گونه‌های جدید نیست.

بسیار دشوار باشد، یعنی نویسنده را متوجه می‌کند که اگر بخواهد باتوسل به واقع‌گرایی هر آنچه را در هنر و سینما و در شعر رنگ می‌بازد، دوباره احیاء کند، باید با مشکلات مواجه شود و برای آنها راه حلی بیابد.

هر رمان‌نویس واقع‌گرای بزرگی پیچیدگی اندیشه‌ها و رشته‌های درهم تنیده واقعیت را می‌شناسد و از عدم آگاهی ما نسبت به جهان بخوبی مطلع است، و آنچه او را در این راه یاری می‌دهد همان ضد واقع‌گرایی است. بر این اساس ضدواقع‌گرایی را نمی‌توان نفی یا رد کرد، اما در عین حال نمی‌توان آنرا جانشین واقع‌گرایی دانست. اگر واقع‌گرایی را به معنای شیوه خاصی برای نقل واقعیت در قالب ادبیات تخیلی فرض کنیم و به معنای حقیقی آن که عبارتست از «اعمال عدالت داستان‌سرایی در جهانی که عده‌ای از مردم در آن زندگی می‌کنند» توجه نکنیم، راه خطا رفته‌ایم. ضد واقع‌گرایی جانشین واقع‌گرایی نیست، بلکه در خدمت آن است، وسیله‌ای است برای ژرف‌تر کردن آن، برای تقویت آن، و برای نزدیک‌تر کردن آن به واقعیت. نه به معنای افول واقع‌گرایی است، نه به معنای پایان گرفتن ادبیات داستانی، بلکه منادی جنبه دیگری از واقع‌گرایی است، آن نوع واقع‌گرایی که منتقدان ضد رئالیسم هر دم بر پیچیدگی‌هایش می‌افزایند. با چنین تحلیلی، ضدواقع‌گرایی نه اصل، که فرع است، حاشیه‌ای است، اما بی‌گمان ارزشمند است.

واقع‌گرایی اصل است، و انگیزه آن بنیادگرایی خدشه‌ناپذیری است که به هیچ‌عنوان و برچسبی بستگی ندارد، که هنر ادبی را به‌طور مستقیم و با صراحت تمام به کار می‌گیرد تا از نظم (یا بی‌نظمی) مشخصی که در تجارب معمول وجود دارد پرده برگیرد، تا حس واقع‌بینی را در ما تقویت کند، دست آخر واسطه‌ای باشد میان واقعیت کوچکی که فکر ما را به خود مشغول می‌کند و حقایقی که ما را احاطه کرده است.

ریموند تالیس در کتاب دیگری با عنوان سوسور، نه ادعاهای اندیشمندان ما بعد سوسوری را در زمینه ارتباط میان زبان، خود (the self) و واقعیت مورد بررسی قرار می‌دهد، بویژه این ادعا را که واژه‌ها نمی‌توانند دلالت بر واقعیتی غیر زبانی (extra linguistic) داشته باشند. وی این نکته را ثابت می‌کند که گفته‌های اندیشمندان ما بعد سوسوری (از قبیل اینکه «چیزی خارج از متن وجود ندارد»، «همه متون درباره متونی دیگر هستند»، «دنیای واژه‌ها به وجود آورنده دنیای اشیاء است» و غیره) ناشی از کج‌فهمی دیدگاه‌های سوسور است. بالاخص، مابعد ساختارگرایان تمایل دارند که دال (signifier) را با نشانه (sign)، مدلول (signified) را با مصداق (referent) و reference را با معنی اشتباه بگیرند.

نویسنده می‌افزاید به دو دلیل خوانندگان کتاب در دفاع از رئالیسم باید با بحث او در کتاب سوسور، نه آشنا باشند؛ نخست به این دلیل که در غیر اینصورت خوانندگان ممکن است تصور کنند که او عسائیتی به مباحث شبه فلسفی اندیشمندان ساختارگرا و مابعد ساختارگرا نداشته است، و دوم به این دلیل که وی در سومین بخش کتاب حاضر این سؤال را مطرح می‌کند: «اگر عقاید برخی منتقدان رادیکال درست باشد چه؟» و منظور او از «عقاید»، فقط نظرات مطرح‌شده در بخشهای اولیه کتاب در دفاع از رئالیسم نیست بلکه شامل نظرات بررسی شده در کتاب سوسور، نه هم می‌شود.

این کتاب نیز همانند کتاب سوسور، نه با این اعتقاد نوشته شده است که گرایشهای فکلی در نقد ادبی، خطری واقعی علیه پیشرفت ادبیات داستانی است. به گمان نویسنده، منتقدان ادبی با زدن رنده هنرمندان بزرگ نخواهند بود، اما زندگی را برای آنان دشوارتر خواهند کرد.

می‌دانیم که بسیاری از مردم از خواندن هر آنچه که با تخیل و توهم آمیخته باشد لذت می‌برند. اما واقع‌گرایی در ادبیات رمانی توان به این بهانه محکوم کرد. رواج ادبیات تخیلی موجب شده است که بسیاری از قوانین و قواعد و اصول ادبیات واقع‌گرا با مخالفت و انتقاد مواجه شود. و در پرتو همین انتقادات هم شیوه‌های واقع‌گرایی شناخته شده، هم ظرایفی که در پس واقع‌گرایی نهفته است.

منتقدان تصویری را که واقع‌گرایی از زندگی نشان می‌دهد و نیز توسل رمان‌نویس‌های واقع‌گرا را به ابزار که ویژه ادبیات غیرواقع‌گراست به یاد استهزاء می‌گیرند و همین امر موجب می‌شود که نویسنده واقع‌گرا با دقت و آگاهی بیشتری با واقعیت مواجه شود و پیوسته هر آنچه را می‌نویسد با جهان پیرامون خود تطبیق دهد. همه اینها موجب تقویت آگاهی عموم نسبت به این مکتب است. بنابراین رد آراء منتقدان به هیچ‌روی درست نیست، و هرگز نمی‌توان ادبیات غیرواقع‌گرا و ادبیات واقع‌گرا را از هم جدا دانست. از میان نویسندگان غیرواقع‌گرا، عده‌ای آثارشان پیوسته مورد انتقاد واقع شده است، اما در کنار آنها کسانی هم بوده‌اند که در شکل گرفتن شخصیت داستانی و چگونگی نشان دادن آن نقش بسزایی برعهده داشته‌اند، از آن جمله‌اند آلن ژب گریه و بکت. انتقادهای ضدواقع‌گرایی موجب می‌شود که نوشتن اینگونه ادبیات